

## از مبارزه تا شهادت...

مقصود رنجبر



مقدمه:

دهه ۱۳۴۰ از جهات مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حائز اهمیت فراوان در تاریخ تحولات کشور است. بررسی وضعیت سیاسی و اجتماعی این دهه، ضمن آنکه زمینه‌های تکوین جهت‌گیری‌های منجر به انقلاب اسلامی را نزد نیروهای فعال روشن می‌سازد، شناخت واقع‌بینانه‌ای را از روابط این نیروها با یکدیگر و نسبت به خط اصلی نهضت پدید می‌آورد. مهم‌ترین بحرانی که شاه را بعد از سال ۱۳۳۲ سراسیمه ساخت و اعتقاد او را به «کسب قدرت مطلقه» مضاعف گردانید، قیام عمومی ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بود. این حرکت، حکومت را به این جمع بندی رساند که نوسازی و احیای سنت‌های شاهنشاهی و ناسیونالیسم غیرمذهبی، با وجود و حضور رهبران مذهبی، به‌ویژه با حضور اشخاصی نظیر امام خمینی (ره)، ممکن نخواهد بود. از این روز رژیم پس از شدت عمل در برابر قیام پانزدهم خرداد که به کشتار وسیع مردم و سرکوبی روحانیون منجر شد، رهبران اصلی نهضت، به‌ویژه حضرت امام (ره) را دستگیر، زندانی و محصور گردانید و چاره کار را در این دید که فضای سیاسی جامعه بسته و تحت فرمان شاه باشد. رفتار سیاسی رژیم، در این سال‌ها، بر اعمال شدت و خشونت مبتنی بود و از این زمان به بعد تمام کارگزاران رژیم پهلوی به عاملان سیاستی تبدیل شدند که در آن فقط شاه آمر و تصمیم‌گیرنده بود.

از سوی دیگر دهه چهل نقطه عطف شکل‌گیری مبارزات مردمی به رهبری امام خمینی است. با نگاهی به شرایط دهه چهل به خوبی در می‌یابیم که هم‌شاه به این نتیجه رسیده بود که باید به سمت اقتدار و حکومت فردی حرکت کند و هم امام خمینی شرایط آغاز یک انقلاب بنیادین را فراهم می‌دید. از این رو، دهه چهل سرآغاز تضادها و چالش‌ها بود. این تضاد با وقوع قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، محمد رضا را به سوی رویکرد بسته نگاه داشتن جدی فضای سیاسی جامعه سوق داد تا در سایه برخورداری از حمایت غرب، به‌ویژه آمریکا، بقای سلطنت خاندان پهلوی تضمین شود. رژیم شاه در طول یک‌دهه، برنامه‌های خود را پیش برد؛ بر اصول ششگانه انقلاب سفید، در مراحل مختلف، اصل‌های دیگری را افزود و در نهایت آن را به ۱۷ اصل رساند و اصلاحات ارضی را مطابق میل خود اعمال کرد، مستشاران آمریکایی را به ایران آورد و افرادی چون «امیرعباس هویدا» را بر مسند قدرت و دولت نشاند، انقلابیون را سرکوب کرد؛ رهبران مذهبی را تهدید، دستگیر و گاه تظلم‌ساخت، روابط دوستانه‌ای را با دولت‌های غربی، به‌ویژه آمریکا برقرار ساخت، به تدریج به سمت ژاندارم منطقه شدن، حرکت کرد، با اسرائیل مرادوات دوستانه، ولی محتاطانه و مخفیانه‌ای را شروع کرد و در پایان دهه چهل به ثروت‌های هنگفت نفتی نیز دست یافت، ولی از سوی دیگر، جامعه را به سمت فساد و مظاهر کاذب تمدن غرب سوق داد و به احیای اندیشه کهن پارسی همت گماشت. در واقع، دو شاخصه «استبداد» و «مذهب‌زدایی» حکومت پهلوی، دو عامل اساسی تقابل و رویارویی نیروهای مذهبی و ملی و حتی غیرمذهبی با رژیم بودند. این سیاست‌ها موجب به

شهادت سعیدی و ... نمونه‌های بارز این دسته بودند. در این سال‌ها، روحانیون مبارز، تحت بیشترین فشارها قرار داشتند و اغلب آنها یا در تبعید بودند، یا در زندان به سر می‌بردند و یا به دلیل تعقیب از سوی ساواک و نیروهای امنیتی، به صورت مخفی زندگی می‌کردند و به زمینه‌سازی برای بیداری مردم، هویشاری نیروهای سیاسی و ایجاد وحدت و تعامل میان نیروهای مذهبی و سیاسی مشغول بودند. این حرکت‌ها و فعالیت‌ها، در دهه ۱۳۴۰، هر چند آفت و خیز داشت، هیچ‌گاه به طور کامل متوقف نشد و هر بار به طریقی تداوم یافت.

آیت الله سعیدی در فرایند انقلاب اسلامی در زمره این گروه بود. در واقع این گروه شاگردان امام بودند و برای خلع پهلوی از قدرت، به فعالیت سیاسی گسترده روی آوردند. امام خمینی بر این باور بود که خط مرجعیت در گذشته چندان خوب عمل نکرده است. امام در نامه‌ای که به شهید سعیدی نوشته‌اند، آشکارا به این موضوع اشاره کرده‌اند: «سلف صالح ما فرصت عجیبی را در موقع رفتن سلف خبیث از دست دادند و پس از آن هم فرصت‌هایی بود و از دست رفت تا این مصیبت‌ها پیش آمد».

ویژگی‌های شخصیتی شهید سعیدی

چنانکه گفته شد، در دهه چهل، نیروهای مبارز در آن شرایط سخت دست از مبارزه برنداشتند و با وجود تردیدهای جدی در آن مقطع و تقسیم شدن نیروها به گروه‌های مختلف، هیچ عاملی نتوانست درنگی در مبارزات برخی از مخالفین رژیم ایجاد کند. شهید سعیدی در چنین فضای مبهم و پراضطرابی به مبارزه خود ادامه داد و در واقع به نوعی فداکاری کرد. از زمانی که امام را از ایران تبعید کردند، اقدامات سختگیرانه رژیم دو چندان شد و در عین حال در درون حوزه هم‌نیروهای مخالف با مبارزه، بر تردیدها می‌افزودند؛ در چنین شرایطی، فشار دو جانبه‌ای بر مبارزان وارد می‌شد و تحمل این فشارها و ادامه مبارزه، فداکاری بزرگی بود. شهید سعیدی با وجود آفت‌های بسیار مبهم مبارزه، چنین فداکاری‌ای را به جان خرید. در واقع پیشرفت مبارزه در چنین مقاطعی جز از طریق فداکاری افرادی چون وی ممکن نبود. باید گفت که مرحوم سعیدی چنین روحیه مبارزی را بیش از هر چیز موهون امام بود و هیچ‌یک از شخصیت‌های حوزه به میزان امام در تکوین شخصیت وی، به‌ویژه از بعد سیاسی اثرگذار نبودند. به جرئت می‌توان گفت که اگر شهید سعیدی از محضر درس امام بهره نبرده بود، هیچ‌گاه این روحیه مبارز را نداشت، البته

حرکت در آمدن نیروهای مخالف گردید و در واقع حرکت این نیروها معلول آن سیاست‌ها بود. شاگردان و پیروان امام (ره) در مدت تبعید ایشان که تا دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ به طول انجامید، مبارزه و مخالفت با رژیم را به انحای مختلف ادامه دادند و به آن استمرار بخشیدند. این گروه از روحانیون که مسئولیت‌های اساسی را در تهران، قم و شهرستان‌های بزرگ به عهده داشتند، به دو دسته تقسیم شدند که هرکدام مقوم دیگری بودند: ۱. گروه نخست به مبارزات فکری و فرهنگی روی آوردند و نهضت سیاسی امام را با نهضت علمی و فرهنگی آمیختند. این افراد، در دهه چهل به طرق مختلف به مبارزات و فعالیت‌های خود ادامه دادند و بخشی از بار عظیم نهضت را به دوش کشیدند. آنان زمینه‌های ذهنی، فکری و عقیدتی انقلاب را تسهیل نمودند و به سیر انقلاب سرعت و شتاب بخشیدند. شهید مرتضی مطهری، شهید دکتر بهشتی، شهید دکتر مفتاح و شهید دکتر باهنر از نمونه‌های سرشناس این گروه هستند. میان این دسته و حضرت امام (ره) رابطه عمیق فکری و سیاسی حاکم بود، به طوری که امام (ره)، در اغلب موارد، دیدگاه‌های آنها را در تعیین مسیر مبارزه، مهم و اساسی می‌شمرد.

۲. گروه دوم کسانی بودند که به کارزار سیاسی و انقلابی وارد شدند. این عده در سراسر کشور ارتباطی زنجیره‌ای را ایجاد و رابطه مخالفان رژیم را با هم تسهیل کردند. مرحوم آیت الله طالقانی، آیت الله خامنه‌ای، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی،

**امام خمینی بر این باور بودند که خط مرجعیت درگذشته چندان خوب عمل نکرده است. امام در نامه‌ای که به شهید سعیدی نوشته‌اند، آشکارا به این موضوع اشاره کرده‌اند: «سلف صالح ما فرصت عجیبی را در موقع رفتن سلف خبیث از دست دادند و پس از آن هم فرصت‌هایی بود و از دست رفت تا این مصیبت‌ها پیش آمد».**

بخشی از این روحیه هم اساسا به روحیه منتقد وی باز می‌گردد، تا حدی که به اذعان بسیاری از همدوره‌ای هایش، بیشترین اشکالات را در مجلس درس مطرح می‌کرد. بنا به نقل مرحوم علی دوانی، وی از طلائی بود که همواره با اساتید وارد مباحثه می‌شد. این موضوع هم در درس «خارج» آیت الله بروجردی و هم در درس «خارج» امام (ره) وجود داشته است. با این همه، ایشان از لحاظ علمی، خود را شاگرد و به لحاظ سیاسی هم مرید امام می‌دانست.

وی هم از نظر علمی و هم از جنبه سیاسی انسان بسیار شجاعی بود و در شرایطی که بسیاری حتی جرئت شنیدن نام امام را هم نداشتند، او با صراحت در بالای منبر، نام ایشان را مطرح می‌کرد. او برخلاف بعضی معتقد بود که باید با رژیم برخورد مستقیم کرد تا هم ماهیت رژیم افشا شود و هم ترس مردم از بین برود، البته برای تحقق این هدف صرفا به موارد فوق بسنده نمی‌کرد و از هر فرصتی برای آموزش مردم استفاده می‌کرد. نکته جالب این است که بر آموزش زنان هم تاکید ویژه‌ای داشت و این امر در شرایط حاکم بر جامعه آن روز ایران، بسیار غریب و البته نوآورانه بود. به

می‌دانست، همچنین لبه تیز حملات خود را متوجه رژیم اسرائیل می‌کرد، رژیم شاه را به دلیل برقراری رابطه آشکار و پنهان با آن رژیم، مورد سرزنش و نکوهش قرار می‌داد، با اطلاع از روابط پنهانی رژیم با اسرائیل، هرگونه معامله‌ای را با اسرائیل حرام و هدف نهایی یهودیان را نابودی مسلمانان و اسلام می‌دانست. وی برای مبارزه با رژیم اسرائیل از سبمل‌های تاریخی اسلام مثل صلاح‌الدین ایوبی بهره می‌برد.

مورد دیگری که شهید سعیدی بر آن تاکید داشت، نبود آزادی بیان در ایران بود. وی به شدت از نبود آزادی عقیده و سرکوب سیاسی رژیم انتقاد می‌کرد:

«امروزه اظهار عقیده در تمام کشورهای دنیا آزاد است به جز در کشور فسادپرور و جنایت خیز ما» (۶)

وی بر رسالت تاریخی روحانیت در مبارزه با ظلم و جور تاکید داشت و آن را تداوم راه انبیا و ائمه موصومین می‌دانست. به نظر وی در طول تاریخ، روحانیون، پیشقروان مبارزه در راه ارزش‌های انسانی عدالت و حریم دین بوده‌اند، بنابراین بر روحانیت است که مردم را از آنچه در جامعه می‌گذرد، مطلع گرداند و همواره

باید بین مردم و روحانیت پیوند وجود داشته باشد تا آنان از اینکه جامعه بیکباره در دامن شیطان پرستان و ظالمین بیفتد، جلوگیری کنند. البته این تأکیدات مرحوم سعیدی در مورد روحانیت مانع از آن نمی‌شد که وی به شدت از برخی روحانیون انتقاد کند. به نظر وی برخی از روحانیون با داشتن عبا و عمامه و ریش و تسبیح، به دین خدا و مردم خیانت می‌کنند و در طول تاریخ اسلام از این موارد فراوان بوده‌اند (۷)

علاوه بر این، وی با برخی دیدگاه‌های انحرافی رایج در آن زمان در افتاد. بر اساس اعتقاد برخی، زمانه باید آن قدر خراب شود تا زمینه‌های ظهور امام زمان (عج) فراهم شود. وی می‌گفت که اگر این دیدگاه درست باشد، با این همه ظلم و جنایت، چرا امام زمان ظهور نمی‌کنند؟ وظیفه ما چیست؟ نباید برای خدا کاری کنیم و منتظر بمانیم تا امام زمان خودشان ظهور کنند؟ شهید

سعیدی می‌دانست که این دیدگاه‌ها مانع از مبارزه با رژیم شاه می‌شوند. از سوی دیگر در آن مقطع دیدگاه‌های دیگری در بین روحانیون مطرح شد که از جمله آنها دیدگاه‌های ابوالفضل برقمی بود. شهید سعیدی با صراحت در مقابل وی ایستاد و وی را طوری از صحنه حذف کرد که تا مدت‌ها خبری از او نبود. سخنرانی‌های برقمی در آن مقطع درباره امور اعتقادی چون معجزه، وحی قرآن، علم غیب و... بود که موجب ایجاد دودستگی در بین روحانیون و مردم شده بود. برای مرحوم سعیدی بیش از آنکه صحت و سقم دیدگاه‌های برقمی اهمیت داشته باشد، این موضوع اهمیت داشت که رژیم از این دو



تعبیر خود وی در نامه‌ای به امام: «اگر نیمی از جامعه را زنان تشکیل می‌دهند، نیم دیگر که مردها باشند، باید در دامن آنها پرورش یابند. اگر زن‌های ما ساخته نشوند، رشد نکنند، رشد فکری و عقلی پیدا نکنند، یقینا مردان هم نمی‌توانند ساخته شوند. دامن با تقوا از ضروریات یک مادر است که می‌تواند مردان لایق و بزرگی را پرورش و به جامعه تحویل دهد.»

#### دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی و مبارزات:

محور اصلی بیانات شهید سعیدی مبارزه با رژیم پهلوی و استعمار است. مخالفت وی با رژیم شاه به سه دلیل اساسی است: اول آنکه آیت الله سعیدی رژیم پهلوی را یک رژیم ظالم می‌دانست، دوم اینکه آن را عامل فساد و فقر و بی‌عدالتی در جامعه می‌دانست و به عیاشی‌های حکام و عمال آنها در کنار فقر و بیچارگی مردم به شدت معترض بود و سوم اینکه رژیم شاه را رژیمی وابسته به کشورهای بیگانه، به ویژه آمریکا می‌دانست. شهید سعیدی گاه آشکار و گاه با کنایه، رژیم را مورد حمله قرار می‌داد. وی به شدت به آمریکایی‌ها، اسرائیلی‌ها و یهودیان، بدبین و حساس بود و اساسا استعمار را که اینک در راس آنها آمریکا قرار دارد، عامل عقب ماندگی کشورهای اسلامی می‌دانست. در عین حال رژیم به دلیل وابستگی شدیدی که به آمریکا داشت، از هرگونه انتقاد از آمریکا واهمه داشت و به شدت نگران می‌شد و شهید سعیدی هم به خوبی به این نقطه ضعف رژیم پی برده بود و همواره آمریکا و اسرائیل را به یاد حملات خود می‌گرفت، اوج این حملات در جریان کنسرسیوم سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران بود. وی مبارزه با استعمارگران را برای همه واجب

دستی در بین روحانیت و مردم به نفع خود استفاده می‌کند. البته شهید سعیدی این رویکرد را هم از امام یاد گرفته بود. امام در کتاب کشف الاسرار، به چنین دیدگاه‌هایی، پاسخ‌های محکمی داده‌اند.

مرحوم سعیدی با دیدگاه‌هایی که چه در درون و چه در بیرون حوزه در مورد جدایی دین از سیاست وجود داشت، مخالف بود و معتقد بود که اگر ما رهبری خوب و مسئولین دلسوز و باایمان داشته باشیم، می‌توانیم در پناه خداوند، زندگی آرامی داشته باشیم، ولی افسوس که فاقد آن هستیم. چون مرتباً توی سر مسلمانان می‌زند که در سیاست دخالت نکند. از نظر ایشان از زمانی که پست سیاسی و پست روحانیت تفکیک شدند، روسای مذهبی هم به دنبال امرای ملت رفتند و کار ملت بدبخت به اینجا رسید. البته ایشان در دوران غیبت، موضوع حکومت را از مرجعیت تقلید جدا می‌کرد و این امر را به این دلیل مورد تاکید قرار می‌داد که از نظر ایشان در آن مقطع، مراجع به شدت از مسائل دور بودند، بنابراین از نظر او اگر مرجع تقلیدی مثل حضرت آیت الله العظمی خمینی پیدا شد، باید ذوالریاستین باشد و ضمن مرجعیت تقلید، حکومت را هم به دست گیرد. از نظر ایشان، فعلا یعنی تا امام زمان (عج) نیامده‌اند، حکومت از مرجعیت تقلید جداست و ممکن است کسی در مسایل طهارت و صلوات و خمس و امثال آن مجتهد باشد و اتفاقا غالبا همین طویند. چنین افرادی در مسند حکومت، قطعا بدتر از شاه سلطان حسین خواهند بود. ایشان این موضوع را مستظهر به دیدگاه مرحوم میلانی هم می‌کند که به نظر وی چنین نیست که هر مجتهدی که لیاقت تقلید را دارد، لیاقت رهبری را هم داشته باشد. لیاقت رهبری را تنها فقیه سیاستمداری دارد که عالم به زمان خود باشد و در راه خدا از ملامت ملامتگرا نهراسد و اکنون با این مشخصات کسی جز آیت الله خمینی نیست. نقش آیت الله سعیدی در طرح مسئله مرجعیت امام خمینی (ره)

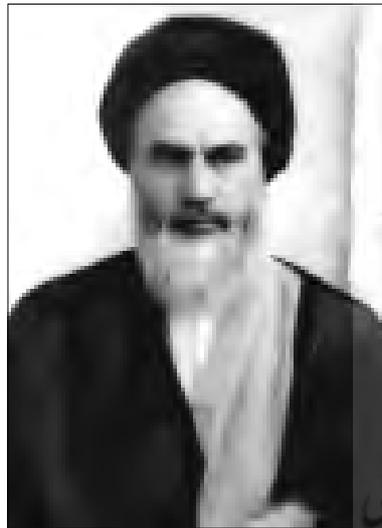
نیز بسیار بارز بوده است. در واقع ایشان به‌طور هدفمندی از زمان ارتحال آیت الله بروجردی به دنبال مطرح کردن امام به عنوان مرجع شیعیان بود و این طبعاً با اهداف سیاسی ایشان همسو بوده است. وقتی که حضرت آیت الله بروجردی از دنیا رفت، مسئله مرجعیت بعد از ایشان در قم مطرح بود و بسیاری معتقد بودند که دیگر مرجعی مثل آیت الله بروجردی پیدا نخواهد شد. سیاست کلی رژیم هم این بود که دیگر مرجعیت متمرکزی وجود نداشته باشد و در اصل، مرجعیت از ایران خارج شود و به همین دلیل رژیم هم درباره مقام آیت الله بروجردی و خلاء آن، ایشان، تبلیغات زیادی را به راه انداخت تا قدرت مرجعیت در ایران متمرکز شود و حتی آن را از ایران خارج و به عراق منتقل کند. در داخل حوزه هم کشمکش‌هایی به وجود آمده بود، در این میان برخی از شاگردان و علاقمندان حضرت امام (ره) به دنبال طرح مرجعیت ایشان بودند که شهید سعیدی، چه در آن مقطع، یعنی قبل از تبعید امام و چه پس از آن، ایشان را به عنوان مرجع شیعیان مطرح کرد. وی برای طرح مرجعیت و رهبری امام (ره) همواره در سخنرانی‌های خویش، نهضت و حرکت امام (ره) را به حرکت ائمه اطهار (ع) تشبیه و اقدام رژیم شاه را با اعمال زید و معاویه مقایسه و از این تمثیل تاریخی برای آگاه کردن و جلب حمایت مردم از امام (ره) استفاده می‌کرد، بنابراین نقش ایشان در مقطع بعد از تبعید امام بسیار برجسته‌تر و تعیین‌کننده‌تر است و چه بسا بیشترین نقش را در زنده نگه داشتن نام و یاد امام در آن مقطع پرخطر در ایران به عهده داشت و این هدف را از هر طریق ممکن پیگیری می‌کرد و طبعاً از خطرات آن هم آگاه بود. وی حتی برای اولین بار در مدرسه فیضیه برای امام شعار داد. در تهران هم با صراحت امام را مرجع اصلی و علاوه بر آن رهبر شیعیان معرفی می‌کرد و همواره بر این نکته تاکید داشت که امام باید به زودی به ایران بازگردد. البته شهید سعیدی همواره از طریق نامه با امام در ارتباط بود و امام ایشان را به ادامه راه و نامید نشدن تشویق می‌کردند. شهید سعیدی هر جا که بود به یاد امام بود. او در نامه‌ای که از نجف برای دوستان خود ارسال کرد، برای آنان چنین نوشت که باید به هر صورت ممکن نام و یاد امام را زنده نگه داشت و برای لغو تبعید امام به رژیم فشار آورد و در این راه نباید احساس حسنگی کرد. بنا به نوشته مرحوم دوانی، برای

**اوج مبارزات شهید سعیدی به دوران حضور ایشان در مسجد امام موسی کاظم (ع) باز می‌گردد. امام هم از حضور ایشان در تهران استقبال کردند، زیرا از نظر امام، مرکز بیش از جاهای دیگر به علمای عامل نیاز داشت (۲۰) و در واقع برای پیشبرد انقلاب هم تهران از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار بود. در این مسجد بود که ایشان با شجاعت تمام به مبارزه با رژیم ادامه داد و مباحث مربوط به مرجعیت مذهبی و رهبری سیاسی امام را مطرح کرد.**



۱۳۴۹/۳/۱۱ بازداشت کرد (۲۶) و ده روز پس از بازداشت به شهادت رساند.

سؤال این است که آیا ساواک قصد به شهادت رساندن مرحوم سعیدی را داشته و یا وی به طور اتفاقی و به دلیل شدت شکنجه ماموران ساواک به شهادت رسیده است؟ در برخی از تحلیل‌ها بر شهادت ایشان در زیر شکنجه‌های ساواک اذعان شده و آن را همزمان با تشدید فشار رژیم بر ضد مخالفان می‌دانند. بنا به نوشته غلامرضا نجاتی در اواخر دهه چهل، ساواک به سرکوب شدید مخالفان روی آورد و شهادت مرحوم سعیدی هم در همین مقطع پیش آمد. یکی دیگر از دلایلی که نشان می‌دهد شهادت ایشان با تصمیم قبلی بوده است، قربانی است که شاهدان و رאוین به آنها اشاره می‌کنند. شهید محلاتی از زندانیان دیگری چون داریوش فروهر نقل می‌کند که در شب حادثه محیط زندان را خلوت و دور و بر سلول ایشان را خالی و نسبت به شهادت ایشان اقدام می‌کنند. خاطره دیگری نقل شده است که از اولی گویاتر است. بر اساس این قول در شب پنجشنبه مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۴۹، برق زندان قزل قلعه بیکباره قطع شد و زندان در تاریکی فرو رفت. پس از لحظه‌ای چند تن شتابان وارد سلول شهید سعیدی شدند و فریادی از داخل سلول به گوش رسید و پس از آن سکوتی مرموز



بر آن محیط حاکم شد. زندانیانی که حسن کنجکاوی‌شان تحریک شده بود، به سلول آن مرحوم سرک کشیدند و با منظره وحشتناک و فاجعه‌باری روبرو شدند. سعیدی با وضعی غیرعادی در گوشه‌ای افتاده و عمامه به دور گردن او محکم حلقه شده بود. جالب است که مفاد گزارش ساواک هم مشابه موارد فوق است، با این تفاوت که آن را خودکشی معرفی می‌کند. پزشکی قانونی هم دقیقاً مشابه با گزارش قبلی پزشکی قانونی مرگ وی را ناشی از ضربات وارده به ناحیه شکم، سینه و پشت و سایر نقاط حساس بدن اعلام می‌کند، بنابراین به نظر می‌رسد که ساواک بعد از قتل شهید سعیدی، در واقع با پیچاندن عمامه به دور سر ایشان، به دنبال فضا سازی برای القای خودکشی وی بوده است. با این تفصیل می‌توان گفت که شهادت ایشان با تصمیم قبلی رژیم صورت گرفته است. برای این موضوع دلایل مختلفی وجود دارند. اول اینکه مرحوم سعیدی با مبارزات خود واقعاً دستگاه ساواک را خسته کرده بود و شجاعت وی موجب عصبانیت رژیم می‌شد. در شرایطی که به جز مبارزات مخفیانه هیچ راه دیگری برای مخالفین نمانده بود، شهید سعیدی یکتا به مبارزه ادامه می‌داد و این مبارزه را هم همواره با نام امام خمینی همراه می‌کرد، در حالی که رژیم به شدت به این موضوع واکنش نشان می‌داد، بنابراین خوف از شهید سعیدی انگیزه مهمی در این تصمیم بوده است. او مبلغ حقیقی امام در دوران دوری امام از

در مسجد هدایت سخنرانی می‌کردند. در گزارشی هم آمده است که آیت الله طالقانی از شهید سعیدی در خواست کرده است تا آیت الله خزعلی را اراضی کند تا در مسجد هدایت سخنرانی کند. وی همچنین به فکر گسترش حوزه مبارزاتی خود افتاده بود و سعی می‌کرد پایگاه‌هایی را در اطراف تهران ایجاد کند. طبیعتاً ساواک باز هم فشار خود را بر ایشان بیشتر کرد. به هر حال ایشان مسجد امام موسی کاظم (ع) در تهران را به مرکز توزیع اعلامیه‌ها و تبلیغ اندیشه‌های امام تبدیل کرده بود.

#### شهادت شهید سعیدی و پیامدهای آن:

نقطه اوج سخنرانی‌های شهید سعیدی که به دستگیری و شهادت ایشان به دست ساواک منتهی شد، به موضوع کنسرسیوم سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران باز می‌گردد. در تاریخ ۱۳۴۹/۲/۷ روزنامه‌های ایران خبر مربوط به کنسرسیوم سرمایه‌گذاری آمریکا را در ایران منتشر کردند. وی در نخستین اقدام خود در واکنش به سرمایه‌گذاری مذکور، در مسجد امام موسی کاظم (ع) به افشاجاری علیه آن پرداخت و در نهایت به صدور بیانیه‌ای به نام حوزه علمیه قم که در آن به شدت به کنسرسیوم سرمایه‌گذاری حمله شده بود، پرداخت. در قسمت‌هایی از این بیانیه آمده بود: ... استعمارگران وقتی



مرحوم آیت الله العظمی بروجردی

می‌خواهند کشوری را تبوی خود قرار دهند، به اسم عمران و آبادی وارد می‌شوند... بعد تا سرحد قدرت و امکانات خود، خون مردم را می‌مکند.

شهید سعیدی در توزیع این اعلامیه تلاش فراوانی کرد و ساواک از محتوای اعلامیه پی برد که متن توسط مرحوم سعیدی نوشته شده است و در صدد دستگیری وی برآمد و او را در مورخه

**شهید سعیدی بر رسالت تاریخی روحانیت در مبارزه با ظلم و جور تأکید داشت و آن را تداوم راه انبیاء و ائمه معصومین می‌دانست. به نظر وی در طول تاریخ، روحانیون پیشقراولان مبارزه در راه ارزش‌های انسانی عدالت و حریم دین بوده‌اند؛ بنابراین این بر روحانیت است که مردم را از آنچه در جامعه می‌گذرد، مطلع گرداند و همواره باید بین مردم و روحانیت پیوند وجود داشته باشد.**

مراجعت امام خمینی به ایران، به هر کاری دست می‌زد و در جلسات متعدد، بیش از همه جوش و خروش داشت، به دیدن آقایان مراجع می‌رفت و در جلسات جامعه مدرسین هم گاهی به خاطر تبعید امام و ناراحتی ناشی از آن، چنان منقلب می‌شد که گویی از حال طبیعی خارج شده است. در عین حال شهید سعیدی بیشترین نقش را در ترویج کتاب حکومت اسلامی امام در ایران داشت و از شاگردان خود می‌خواست که آن را به هر نحوی استنساخ، کپی برداری و تکثیر کنند.

شهید سعیدی از اولین روحانیونی بود که به ضرورت و اهمیت حزب و تشکیلات پی برد و با اینکه طبق اسناد ساواک در هیچ حزب و تشکل سیاسی یا مذهبی خاصی عضویت نداشت، ولی با برخی از تشکل‌های سیاسی مثل نهضت آزادی و بعضی از اعضای این حزب مانند مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی و شبیانی، ارتباط داشت. وی حتی پس از بازگشت از نجف در پی ایجاد یک تشکل مذهبی به نام «جمعیه‌العلماء» برمی‌آید که بنا به دلایلی این امر میسر نمی‌شود، البته احتمالاً یکی از علل اساسی این موضوع شهادت ایشان به دست رژیم است که مانع از تحقق این هدف شد.

شیوه مبارزاتی شهید سعیدی گاه مستقیم و گاه با ابهام و کنایه بود، ولی در این موارد هم تقریباً منظور ایشان آشکار بود و مستمعین به راحتی به منظور وی که رژیم شاه بود، پی می‌بردند. او گاه دولت را مورد حمله قرار می‌داد، گاه آمریکا و اسرائیل و یهودیان را به باد انتقاد می‌گرفت، گاه به نابرابری و فقر مردم در کنار ثروت بی‌انتهای مقامات رژیم حمله می‌کرد، گاه به سیاست رژیم در ترویج بی‌دینی و فساد می‌تاخت، گاه از زویندهای سیاسی رژیم شاه انتقاد می‌کرد و گاه به همراه دیگر علما برای مقامات رژیم نامه سرگشاده می‌فرستاد.

اوج مبارزات شهید سعیدی به دوران حضور ایشان در مسجد امام موسی کاظم (ع) باز می‌گردد. امام هم از حضور ایشان در تهران استقبال کردند، زیرا از نظر امام، مرکز بیش از جاهای دیگر به علمای عامل نیاز داشت و در واقع برای پیشبرد انقلاب هم، تهران از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار بود. در این مسجد بود که ایشان با شجاعت تمام به مبارزه با رژیم ادامه داد و مباحث مربوط به مرجعیت مذهبی و رهبری سیاسی امام را مطرح کرد و پس از آن، مسجد امام موسی کاظم (ع) به پایگاه انقلاب تبدیل شد. البته شهید سعیدی علاوه بر فعالیت‌هایی که در مسجد داشت، در تهران با افراد بسیاری که در انقلاب فعال بودند، ارتباط داشت و در واقع منزل ایشان محل رفت و آمد افراد مختلف از ملی‌گراها گرفته تا نیروهای مذهبی بود. افرادی چون مرحوم طالقانی، بازرگان، محمد تقی فلسفی و اعظم مشهور و سید ابوالفضل تولیت از جمله این افراد بودند.

در عین حال با بررسی سیر فعالیت‌های ایشان در تهران به این نتیجه می‌رسیم که دامنا بر شدت و حدت و وسعت مبارزات خود افزوده و بیش از همه روی جوانان و زنان متمرکز شده و آنان را برای مبارزه مهیا کرده است. این وضعیت طبعاً موجب حساسیت ساواک در مورد برنامه‌ها و فعالیت‌های شهید سعیدی شده و ایشان را به شدت تحت نظر داشته که این موضوع از اسناد مختلف ساواک کاملاً مشخص است. برای مثال به رغم اعمال محدودیت‌های ساواک، آیت الله سعیدی بر شدت مبارزات خود افزود و رساله «تحریرالوسیله» حضرت امام را چاپ و توزیع کرد که به دنبال آن ساواک دستور شناسایی عاملین توزیع و جمع و ضبط آنها را صادر کرد و در نتیجه سعیدی دیگر بار احضار و از وی تعهد گرفته شد، اما پس از آزادی، باز هم به شیوه مألوف به مبارزه ادامه داد.

شهید سعیدی به خوبی به حساسیت کار خود واقف بود و بارها به خطراتی که از این ناحیه وی را تهدید می‌کرد، اشاره داشت، با این حال، روز به روز بر شدت مبارزات خود می‌افزود، به حدی که در اوایل سال ۱۳۴۸ جلسات متعددی را در منزل خود و با حضور افرادی چون سید حسن طباطبایی، محمد منتظری، محمد مفتاح و ربانی شیرازی تشکیل می‌داد و با افرادی چون آقایان شهید مطهری و مرحوم طالقانی و منتظری جلسات و ارتباط داشت. در طی این سال‌ها پس از آن که رژیم، آیت الله طالقانی را ممنوع‌المنبر کرد، روحانیون دیگری از جمله شهید سعیدی

مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی.



و اختناق سراسر ایران را فرا گرفته است... آقای محمدرضا سعیدی از علمای تهران و آقای مهندس نیک داوودی را نیز به همین مناسبت زیر شکنجه کشته‌اند».

در مجموع می‌توان گفت که رژیم در این اقدام ضد انسانی نه تنها به اهداف خود نرسید، بلکه پیامدهای آن برای رژیم بسیار گران تمام شد. شهادت آیت الله سعیدی، فریاد میلیون‌ها ایرانی را با صدایی رسا به گوش رژیم رساند. هر چند که رژیم نه چشمی برای دیدن داشت و نه گوش‌ی برای شنیدن. قدرت چنان خشم شاه و اطرافیان او را کور کرده بود که از عمق ناراضی مردم بی‌اطلاع بودند و همواره چشم خود را به روی حقایق می‌پستند. نتیجه‌گیری:

به‌طورکلی و با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر اواخر دهه ۱۳۴۰، مبارزات شهید سعیدی برجستگی و تاثیرگذاری خاصی پیدا می‌کند. دهه چهل در ایران دهه‌ای است که رژیم پهلوی با قلع و قمع کامل مخالفان سیاسی و فکری خود، به زعم خود بدون داشتن هرگونه دغدغه مخالفت سیاسی و فکری به توسعه اقتصادی مبادرت خواهد کرد، ولی در همان زمان زمینه‌های مخالفت سیاسی و فکری حادثی را بنیان نهاد. در واقع شاه با این سیاست، طومار رژیم خود را در هم پیچید. در این مقطع ضدیت با استبداد رژیم، مهم‌ترین موضوعی بود که از سوی مخالفین مطرح می‌شد. سیاست‌های شاه در سرکوب هرگونه مخالفت موجب شد که این مخالفت‌ها هر روز شدت بیشتری بگیرند. ثبات سیاسی حاکم در طول سیزده سال نخست وزیری هویدا نشانه‌هایی از موفقیت رژیم را در سرکوب نیروهای مخالف به همراه داشت و این موضوع امر را بر خود رژیم هم مشتبه ساخت. ظهور امام خمینی موجب دگرگونی عمیق در وضعیت سیاسی اجتماعی کشور شد. به‌طورکلی رهبری امام خمینی موجب انسجام تمامی نیروهای مخالف رژیم شد و همه آنها را در مسیر سرنگونی رژیم شاه هدایت کرد و به این ترتیب تمام گرایش‌های محافظه‌کارانه به کنار رفتند.

وجه تمایز مهم دیگر چالش‌های بعد از دهه ۱۳۴۰ با چالش‌های قبل از آن، در این بود که از این مقطع به بعد، اساس رژیم پهلوی از سوی مخالفان زیر سؤال رفت و این فیم، در واقع نتیجه نگرشی انقلابی بود که امام خمینی (ره) اتخاذ کرد، در واقع بعد از دهه ۱۳۴۰ بود که قطب‌بندی اساسی میان مخالفان شاه و رژیم وی به وجود آمد و با وجود اینکه همواره جریان‌های سیاسی متعددی در مبارزه با رژیم پهلوی حضور داشتند، نقش غالب تعیین‌کننده آن جریان مذهبی به رهبری روحانیون بود. بنابراین نمی‌توان معتقد بود که در دهه ۱۳۴۰، پس از سرکوب قیام و شدت عمل رژیم و روی‌آوری آن به استبداد و دیکتاتوری، نیروها از فعالیت باز ماندند. واقعیت‌ها و اسناد و شواهد تاریخی نشان می‌دهند که صحنه سیاسی ایران، همواره به طرف تکمیل مبارزات پیش می‌رفت. فضای شدید اختناق مانع از آزادی عمل بود، ولی هیچ‌گاه مبارزات تعطیل نشد. اگر خلاف این باشد، نباید در تاریخ بخوانیم که در دهه ۱۳۴۰ شهید غفاری و شهید سعیدی به دست عمال رژیم به شهادت رسیدند، امثال شهید مطهری و شهید بهشتی چندین بار بازداشت شدند، هاشمی رفسنجانی و آیت الله خامنه‌ای تبعید شدند و عده‌ای از علمای بزرگ حوزوی مانند یزدی، مکارم شیرازی، سبحانی، گرامی، طالقانی و دیگران در محدودیت، تبعید و زندان بودند. همه این مسائل، حاکی از آن است که در فضای پر اختناق دهه ۱۳۴۰، انقلابیون مذهبی به خطر تن دادند و در تکوین نهضت اسلامی تلاش و مجاهده کردند. در این میان آیت الله سعیدی در شرایطی که امام بعد از تبعید، از ایران دور شده بود، نقش تاریخی مهمی را در زنده نگه داشتن یاد امام در ایران در آن شرایط سخت ایفا کرد. در واقع شهید سعیدی با انجام این رسالت بزرگ و فراتر کردن از زیوار مسئولیت و شکستن فضای رعب و وحشت حاکم بر جامعه، مانع از خاموشی انقلاب شد. او تمامی فشارها را تحمل کرد تا نام امام خمینی در زیر فشار طاقت فرسای رژیم به فراموشی سپرده نشود. ثمره مجاهدت‌های وی در واقع در سال‌های بعد خود نشان داد و شهادت وی راه پرهیزی انقلاب را در سال‌های نه چندان دور هموار کرد. ■

در واقع تعداد این مجالس آن قدر زیاد بود که ساواک را سردرگم می‌کرد. علاوه بر این، مردم اعلامیه‌هایی را بر در و دیوار شهر می‌چسباندند و مسئولیت شهادت ایشان را متوجه رژیم می‌کردند. در قم هم واکنش‌های متعددی به ماجرا نشان داده شد. آیت الله گلپایگانی به یکی از نزدیکان خود به نام سید محمد آل طه دستور داد ضمن تماس با خانواده سید محمدرضا سعیدی، ترتیبی دهد اعلامیه‌ای از طرف آنان صادر شود و فوت ایشان را از ناحیه ساواک قلمداد کنند.

مهم‌ترین واکنشی که در قم نسبت به این واقعه صورت گرفت، اعلامیه حوزه علمیه قم بود که در تاریخ ۱۳۴۹/۲/۲۲ منتشر شد که در آن با لحن تندیه به رژیم حمله شده بود. در مشهد هم واکنش‌های مشابهی نشان داده شد و جالب است که بر اساس گزارش ساواک کسانی که قبل از شهادت مرحوم سعیدی نمی‌توانستند آشکارا از امام نام ببرند، بعد از این واقعه آشکارا به تبلیغ امام پرداختند و بعد از رحلت آیت الله حکیم، ایشان را یگانه مرجع معرفی کردند. علاوه بر ایران، در کشورهای خارجی به ویژه عراق و برخی از کشورهای اروپایی هم شهادت مرحوم سعیدی بازتاب مخربی برای رژیم داشت و جریان‌های سیاسی متعددی با صدور اعلامیه‌های تندیه رژیم را محکوم کردند. برای مثال در اعلامیه جبهه ملی آمده بود که: «خیانت‌ها و جنایات رژیم شاه به حدی است که برشمردن آن در این مختصر نمی‌گنجد، ولی کافی است گفته شود که استقلال و آزادی مردم و میهن ما در کلیه شئون از بین رفته و مشتی جانی و غارتگر بر جان و ناموس مردم حاکم گردیده‌اند. از اسفندماه ۱۳۴۸، موج جدیدی از ترور

ایران بود و این برای رژیم بسیار گران تمام می‌شد. انگیزه بعدی، ایجاد جو رعب و وحشت در جامعه و به ویژه در بین مبارزان و روحانیون بود. فریاد مخالفت شهید سعیدی گرچه راسا و سهمگین تر از فریادهای دیگر بود، ولی در کنار او فریادهای دیگری هم بلند بودند که با خاموشی او، آنان نیز دچار وحشت می‌شدند. رژیم در واقع می‌خواست با یک تیر دو نشان بزند. هم سعیدی را برای همیشه خاموش کند و هم او را مایه عبرت دیگران سازد و آنان از ترس سرنوشت مشابه به دنبال کار خود بروند، غافل از اینکه رژیم خود در حال تبدیل شدن به دستمایه عبرت بود.

انگیزه بعدی رژیم از خاموش کردن صدای آیت الله سعیدی، ارزیابی بازتاب‌های داخلی و خارجی این حادثه بود. رژیم تا آن موقع به شدت علیه گروه‌های چپ و چریکی واکنش نشان داده و آنان را قلع و قمع کرده بود. ولی در مورد روحانیون مخالف، کار به این مرحله نرسیده بود. در واقع آیت الله سعیدی، اولین روحانی شهید در زندان بود. رژیم شاه می‌خواست عکس العمل توده مردم، گروه‌های مختلف اعم از مذهبی و ملی، دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه را در این مورد بسنجد و بر اساس آن تصمیم‌گیری کند. البته برخی معتقدند که رژیم نمی‌خواست وانمود کند که سعیدی خودکشی کرده است، زیرا هدف آنان از کشتن ایشان ایجاد رعب و وحشت در جامعه بود. باید گفت که اعلام خودکشی شهید سعیدی با ایجاد رعب و وحشت تضاد داشت، چون ساواک می‌دانست که با توجه به شناختی که از مرحوم سعیدی در جامعه وجود داشت، کسی خبر خودکشی وی را باور نمی‌کرد، بنابراین ساواک با قتل ایشان و اعلام خودکشی می‌توانست به هدف خود برسد. در صورتی که اگر قتل ایشان را عمدی و کار ساواک اعلام می‌کرد، اوضاع برایش خطرناک‌تر می‌شد.

با شهادت سعیدی مبارزه با رژیم شاه عمق و گستره بیشتری پیدا کرد. این شهادت، خیل عظیمی را به حرکت در آورد و موج وسیعی از مخالفت‌ها علیه رژیم به راه انداخت که خارج از تصور رژیم بود. با وجود اینکه رژیم تلاش کرده بود تا اوضاع را تحت کنترل خود داشته باشد و با اعلامیه شدیداللحنی، هرگونه عزاداری و مجلس بزرگداشت را برای مرحوم سعیدی ممنوع اعلام کرده بود، ولی عملاً اوضاع از دست رژیم خارج شد و در شهرهای مختلف مجالس بزرگداشت متعددی برای ایشان برگزار و همه آنها به نوعی به تریبون محاکمه رژیم تبدیل شد. جالب است که در این مجالس، طیف‌های سیاسی مختلفی شرکت کردند. در تهران مجالس متعددی برگزار شد و ساواک با وجود اعلامیه‌های متعدد نتوانست مانع از تشکیل این مجالس شود.

**مرحوم سعیدی روحیه مبارز خود را بیش از هر چیز موهبت امام بود و هیچ یک از شخصیت‌های حوزه به میزان امام در تکوین شخصیت وی، به ویژه از بعد سیاسی اثرگذار نبودند. به جرئت می‌توان گفت که اگر شهید سعیدی از محضر درس امام بهره نبرده بود، هیچ‌گاه این روحیه مبارز را نداشت؛ البته بخشی از این روحیه هم اساسا به روحیه منتقد وی باز می‌گردد.**